

## حکم حکومتی در حوزه قضاء

سیدعبدالصالح موسوی\*

تأیید: ۹۳/۵/۱۳

دریافت: ۹۲/۱۱/۱۹

### چکیده

حاکم جامعه اسلامی، به منظور اجرای احکام شرع یا اداره جامعه، به طور مستقیم یا غیر مستقیم همواره بر اساس مصلحت در حوزه مسائل اجتماعی، اقدام به صدور احکام حکومتی می‌کند که از جمله آن، صدور حکم حکومتی در عرصه قضاست. واکنش مقامات قضایی در مراجع قضایی به هنگام مواجه شدن با احکام حکومتی، متوقف بر نحوه برخورد با مبانی احکام حکومتی و قضایی است.

ولایت «فقیه جامع الشرائط» و حاکمیت اسلامی، از احکام اولیه اسلام است. لذا جعل حکم حکومتی و تشخیص مصلحت توسط حاکم، مورد تأیید و خواست شارع می‌باشد. ولی فقیه، در جامعه، دارای ولایت تقنینی و اجرایی می‌باشد و لازمه این ولایت، صدور احکام حکومتی متزاحم با سایر احکام است. هنگام تزاحم احکام حکومتی با احکام قضایی، از لحاظ عملی، تقدم با احکام حکومتی است.

### واژگان کلیدی

جایگاه، حکم، حکم حکومتی، قضاء، حکم قضایی

\* دکترای حقوق عمومی.

## مقدمه

مباحث و مسائل پیرامون حکم حکومتی در عصر حاضر، از مباحث جدی و جدید به حساب می‌آید. با پیروزی انقلاب شکوهمند مردم ایران، تحت ولایت و سرپرستی امام خمینی 1 و تشکیل حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر اصل ولایت فقیه، بحث از ولایت فقیه و حکومت اسلامی؛ خصوصاً گستره و دامنه اختیارات ولی فقیه - که در اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی آمده است - به‌طور جدی مطرح شد.

با وجود تولید آثار مختلف (کتاب، مقاله، پایان‌نامه و...) در رابطه با فقه حکومتی، هنوز بسیاری از عرصه‌های این دانش و موضوعات آن، به‌طور شایسته و تفصیلی، مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته است. یکی از این موارد، نقش و جایگاه حکم حکومتی در عرصه قضاست که از کلیدی‌ترین مفاهیم و پایه‌های فقه حکومتی به‌شمار می‌رود.

گستره وسیع اختیارات ولی فقیه در صدور احکام حکومتی و مباحث چالش‌انگیز پیرامون آن، ضرورت بحث مضبوط و خالی از هرگونه ابهام و تردید، در رابطه با نقش احکام حکومتی در حوزه قضاء را در دو محور فقه و قانون، بیش از پیش می‌طلبد و همین امر، نگارنده را بر آن داشت تا این مسأله را به بحث گذاشته و نتیجه آن را به شکل مختصر و مفید، در مسائلی از قبیل: امکان مخالفت با حکم حکومتی، قلمرو موضوعی حکم حکومتی، جایگاه احکام حکومتی در عرصه قضاء، چگونگی واکنش مقامات قضایی در مراجع قضایی، به‌هنگام مواجه شدن با احکام حکومتی و...، ارائه نماید.

به همین منظور، نگارنده در دو فصل، به روش توصیفی - تحلیلی، در صدد پاسخ‌گویی به سؤالات زیر می‌باشد:

۱. قلمرو و جایگاه قانونی حکم حکومتی در حوزه قضاء چیست؟
۲. رابطه حکم حکومتی با حکم قضایی چگونه است؟

آیا حاکم اسلامی می‌تواند در اداره امور مختلف کشور اسلامی؛ مثل امور حقوقی و قضایی و حل مسائل جدید آن، از احکام حکومتی استفاده نماید؟ آیا در هنگام تراحم

احکام حکومتی با احکام قضایی، تقدم با احکام حکومتی است؟ آیا هنگامی که حکم حکومتی از سوی حاکم واجد شرایط صادر شد، اطاعت از آن حکم بر همه آحاد جامعه از جمله قاضی، لازم است؟

### الف) مفاهیم

طبق آنچه که مرسوم و در درک صحیح موضوع مؤثر است، ابتدا مفهوم لغوی و اصطلاحی حکم را مورد بررسی قرار دهیم.

#### ۱. حکم

##### ۱-۱. معنای لغوی حکم

«زبیدی» در «تاج العروس»، حکم را به معنای «قضاوت» دانسته است: «الحُکْم - بالضم - القضاء فی الشیء بانه کذا أو لیس بکذا» (الزبیدی، ۱۴۲۵ق، ج ۱۶، ص ۱۶۰). هم‌چنین «ابن منظور»، در «لسان العرب» حکم را به معنای «قضاوت» دانسته است (ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۲۷۰).

معنای دیگر برای این واژه، منع و بازدارندگی است. «راغب اصفهانی» می‌نویسد: «حکم، أصله منعٌ منعاً للإصلاح و منه سمّیت اللجام حکمه الذّآبَة؛ حکم در اصل، به معنای منع، به منظور اصلاح، صورت می‌گیرد، به همین منظور، «لجام حیوان» نام‌گذاری شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۴۸). در این معنا «ابن فارس» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۹۱) نیز با راغب اصفهانی موافق می‌باشد.

##### ۲-۱. معنای اصطلاحی حکم

فقهاء حکم را در فصل مستقلی مورد بحث قرار نداده‌اند، بلکه به مناسبت‌های گوناگون در لابه‌لای کلمات‌شان آن را مطرح و تعریف و بعضی از احکام آن را متعرض شده‌اند.

از آن‌جا که اصطلاح حکم، میان فقیهان با کاربردهای گوناگونی مورد استفاده واقع شده تعریف‌های متعددی از آن نیز به چشم می‌خورد. از جمله:

۱. «شهید اول» می فرماید: «حکم شرعی، عبارت است از خطاب شارع که مربوط به اعمال مکلفان می شود، حال به گونه اقتضاء باشد یا تخیر» (شهید اول، بی تا، ج ۱، ص ۳۹).

۲. «محقق نائینی» در تعریف حکم می نویسد: «حکم شرعی، عبارت است از آنچه که در مورد عمل مکلفان به گونه اقتضاء (وجوب، حرمت، کراهت و استحباب) یا تخیر (اباحه) جعل شده است» (نجفی خوانساری، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۰۶).

۳. «شهید صدر» می نویسد: «حکم شرعی، تشریحی است که از طرف خدا برای منظم ساختن زندگی انسان صادر شده است» (صدر، ۱۳۸۹، ص ۲۳ و ۱۶۱).

با توجه به تعاریف مذکور، حکم چیزی است که شارع مقدس، در باره فعلی از افعال انسان جعل و اعتبار می کند؛ به این معنا که آدمی را از ارتکاب فعلی ممنوع کند یا به انجام دادن آن وادار سازد یا در انجام دادن و ترک آن اجازه و رخصت دهد (احکام تکلیفی) و یا بر فعل انسان، اثری مترتب کند (احکام وضعی).

تعریف حکم در فقه و حقوق، از اصطلاح حکم در منطق ارسطویی گرفته شده است. در منطق، وقتی نسبت میان موضوع و محمول و رابطه ثبوتی آن دو را بیان می کنند، به آن رابطه ثبوتی، (حکم) اطلاق می کنند. در اصطلاح فقه و حقوق نیز حکم، وقتی اطلاق می شود که ارتباطی توسط شارع، بین موضوع و محمول در یک قضیه شرعی برقرار می شود (صرامی، ۱۳۸۵، ص ۸۱).

فتوا و حکم با یکدیگر متفاوت می باشند؛ فتوای مجتهد از مقوله اخبار و طبعاً قابل صدق و کذب است، اما حکم از مقوله انشاء است و احتمال مطابقت یا عدم مطابقت در خود حکم معنا ندارد. هم چنین، فتوای مجتهد در حیطة مقلدین خودش نافذ است، اما دایره شمول و نفوذ حکم ایشان، شامل سایر مقلدان و مجتهدان نیز می شود (امام خمینی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۴).

## ۲. حکم حکومتی

حکم حکومتی در دو معنای مختلف به کار رفته است که عبارتند از:

الف) گاهی مقصود از احکام حکومتی، احکام و قوانینی است که از سوی شارع، صادر شده و در قرآن، سنت و سیره عملی معصومین یافت می‌شود و مربوط به اداره جامعه و از شؤون حکومت است و وظیفه فقیه در مورد این دسته از احکام، کشف و استنباط و سپس اجرای آنهاست؛ مثل حکم به مشورت در امور و مسائل مختلف از جمله حکومت؛ آن‌جا که خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران (۲): ۱۵۹).

ب) گاهی مقصود از این عبارت، اختیارات حضرت رسول، ائمه معصومین و فقهاء، در امر حکومت و همچنین دستورات و مقرراتی است که ایشان، به عنوان حاکم و در مقام اجرای احکام شرع و اداره جامعه، وضع و صادر کرده‌اند. آنچه ما در این نوشتار در صدد بررسی آن هستیم، همین برداشت دوم از حکم حکومتی است که می‌توان آن را به شکل زیر تعریف نمود:

«حکم حکومتی، عبارت است از قوانین، مقررات و دستوراتی که حاکم جامعه اسلامی بر اساس مصلحت، در حوزه مسائل اجتماعی، به منظور اجرای احکام شرع یا اداره جامعه، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، صادر یا وضع می‌کند» (صرامی، ۱۳۸۰، ص ۴۷).

بنابراین، حاکم جامعه اسلامی حق دارد در امور مختلف جامعه اسلامی (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی) دخالت و تصمیم‌گیری کند؛ البته احکام و تصمیمات وی تنها هنگامی معتبر است که به «مصلحت جامعه اسلامی» باشد.

یکی از مباحثی که در فقه امامیه و فقه اهل سنت مورد توجه جدی واقع شده، جایگاه و نقش مصلحت در احکام حکومتی است. در فقه اسلامی، موضوع «مصلحت» غالباً در دو بخش، مطرح می‌شود:

۱. در ملاکات احکام شرعی؛ با این توضیح که آیا احکام شرعی در ملاکات احکام، تابع مصالح و مفاسد هستند و آیا عقل می‌تواند با آگاهی از مصالح و مفاسد، احکام شارع را کشف نماید؟

۲. در صدور احکام حکومتی؛ با این توضیح که مصلحت، مبنا و ملاکی است که حاکم جامعه اسلامی بر طبق آن، حکم حکومتی صادر می‌کند و در واقع هر حکم

حکومتی‌ای که صادر می‌شود، اگر از مصدر و مبنای آن سؤال شود، باید بتوان چنین پاسخ داد که به خاطر وجود مصلحت، حکم صادر شده است. مصلحت، منفعتی است که شارع، به منظور حفظ دین، نفس، عرض، مال و... برای بندگان خود لحاظ نموده است. لذا وقتی سخن از مصلحت شخص یا امت به میان می‌آید، مصلحت به معنای «اسم مصدری» آن مقصود است؛ بدین معنا که مصلحت، خیر و صلاحی است که بر فعل، مترتب می‌شود که نتیجه ایجاد نظم، اعتدال و رفع نقص است که مفهوم متضاد آن، مفسده است. از منظر دینی، مصلحت، اختصاص به خیر و منفعت دنیایی ندارد، بلکه امری که منفعت اخروی هم داشته باشد نیز مصلحت نامیده می‌شود؛ هرچند از جهت دنیوی، منفعتی نداشته باشد. آیه‌الله «جوادی آملی» در این رابطه می‌نویسد:

مصلحت در جامعه اسلامی، مصلحتی است که هم مربوط به دنیای مردم باشد و هم مربوط به آخرتشان، هم حسنه دنیا باشد و هم حسنه آخرت که خدای سبحان در کتاب خود، شعار جامعه مؤمنان را چنین بیان می‌کند: «وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (بقره (۱): ۲۰۱). چیزی مصلحت واقعی انسان است که هم به سود دنیا و هم به سود آخرت وی باشد. اگر چیزی به سود دنیای انسان باشد، ولی به آخرتش آسیب برساند، مصلحت نیست و وحی الهی که از مصالح اخروی انسان، مانند منافع دنیوی با خبر است، وی را راهنمایی و ترغیب می‌کند به چیزی که مصلحت دنیا و آخرت اوست و از چیزی که ضرر و فساد اخروی برای او در پی دارد، نهی می‌کند؛ هرچند به حسب ظاهر، مصالح دنیوی وی را در بر داشته باشد. حلال و حرام‌های شرعی و باید و نبایدهای دین، برای تأمین مصالح دنیوی - اخروی انسان است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۴۶۶).

مصلحت، نه تنها در وضع احکام و قوانین (اعم از شرعی و حکومتی) نقش اصلی را داراست، بلکه در اجرای قوانین شرعی ثابت نیز نقش به‌سزایی دارد؛<sup>۱</sup> چراکه احکام حکومتی، در محدوده مصلحت‌سنجی حاکم در حوزه مسائل اجتماعی صادر می‌شوند.

لذا صدور و تنفیذشان منوط به مصلحت است و در موضوع آن، مصلحت‌اندیشی شرط شده است.<sup>۲</sup>

هم‌چنین از آن‌جا که اصل و مبنای جعل حاکمیت برای حاکم جامعه اسلامی - خواه معصوم باشد یا غیر معصوم - از طرف شارع است؛ یعنی از قبیل احکام اولیه است، لذا جعل حکم حکومتی و تشخیص مصلحت توسط حاکم - خواه بدون واسطه و یا با واسطه؛ مثلاً با واسطه قوای تحت اختیار حاکم - مورد تأیید شارع مقدس خواهد بود.

مصلحت، به اعتبارات مختلف، تقسیم‌های مختلفی شده است؛ لکن جهتی که هم‌سو با موضوع این رساله است، تقسیم مصلحت، به اعتبار ثابت و متغیر می‌باشد؛ توضیح این که مصلحت ثابت، مصلحتی است که در تمام زمان‌ها، مکان‌ها و اوضاع و احوال، ثابت است و تغییر نمی‌پذیرد؛ اما مصلحت متغیر، مصلحتی است که با تغییر زمان و مکان و یا اشخاص، تغییر پیدا می‌کند. مبنای مصالح متغیر را باید در نیازهای انسانی که برخی ثابت و برخی متغیرند، جست‌وجو کرد؛ چراکه مصالح، به تبع آن به مصالح ثابت و متغیر تقسیم می‌شوند و چون برخی مصالح، ثابت و برخی متغیرند، لذا احکام نیز که دائرمدار مصالح و مفاسد در متعلق‌شان می‌باشند، برخی ثابت و برخی متغیر می‌شوند. با این فرق که احکام و قوانین ثابت از جانب خداوند متعال توسط پیامبر اکرم و امامان معصوم : به صورت قضایای حقیقیه (در مقابل قضایای خارجیّه) ابلاغ و تبیین می‌شوند؛ اما احکام و قوانین متغیر که در ازای نیازهای متغیر و متناسب با مصالح و مقتضیات زمان می‌باشند، از سوی حاکم جامعه اسلامی (معصوم یا غیر معصوم)، صادر می‌شوند.

### ۳. حکم قضایی

یکی از تقسیمات مطرح‌شده در رابطه با احکام صادره از سوی فقیه جامع الشرائط، تقسیم‌ثنائی آن به حکم قضایی و غیر قضایی می‌باشد. توضیح این که حکم قضایی، حکمی است که حاکم در مقام فصل خصومت و احقاق حق، در مواردی خاص، انشاء

می‌کند، بر خلاف حکم حکومتی که فقیه آن را با توجه به مصالح اجتماعی، در موارد مختلف انشاء می‌کند. به‌طور کلی می‌توان فرق‌های حکم حکومتی و حکم قضایی را در موارد ذیل یاد نمود:

۱. حکم قضایی؛ حکمی است که حاکم، وقتی در مقام احقاق حق و فصل خصومت‌های مردم بر می‌آید با استفاده از آن، به اصطلاح فقهی، «فصل خصومت» می‌کند و به داوری می‌نشیند. لذا حکم قضایی در زمینه تحقق دعوا صادر می‌شود؛ در حالی که در حکم حکومتی، لازم نیست حتماً دعوایی باشد تا حکمی صادر شود، بلکه احکامی هستند که حاکم اسلامی در مواردی خاص یا در موضوعی معین انشاء می‌کند.

۲. حکم قاضی از سنخ فتوا نیست، بلکه انشای خود اوست؛ هرچند که قاضی موظف است با توجه به موازین شرعی، به صدور حکم و رفع خصومت بپردازد، اما کار او اعلان حکم شارع نیست؛ بلکه انشای حکم با توجه به احکام شرعی است؛ در حالی که مبنای احکام حکومتی، رعایت مصلحت مسلمانان و نظام اسلامی است. بنابراین، فقیه جامع الشرائط با توجه به مصلحت مسلمانان در امور سیاسی، اقتصادی و... جامعه دخالت کرده و با صدور الزامات خاص، به انتظام امور می‌پردازد.

۳. حکم قضایی، خاص و موردی است. لذا همگان با حکم قضایی سر و کار ندارند، به همین جهت، دایره حکم قضایی از دایره حکم حکومتی محدودتر است؛ در حالی که حکم حکومتی در اکثر مواقع، عام و فراگیر است و دایره شمول آن بر خلاف حکم قضایی، گسترده است؛ چراکه احکام حکومتی، نه تنها به دلیل بقاء و اعتبار مصلحت (علت مُحدثه و مُبْقِیه)، دارای گستردگی و اعتبار، در گستره زمان و مکان می‌باشند؛ بلکه محدوده موضوعاتی که حکم حکومتی در آنها صادر می‌شود نیز خیلی وسیع‌تر از محدوده موضوعاتی است که در آن حکم قضایی صادر می‌شود.



## ب) تاریخچه حکم حکومتی در حوزه قضا

### ۱. احکام حکومتی قضایی و امامان معصوم :

بنا به عقیده امامیه، پیامبر اکرم و اهل بیت : در جامعه، سه شأن تبلیغ، امامت و رهبری سیاسی و داوری را دارا می‌باشند (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۱۳۶۷)؛ یعنی علاوه بر تبیین و تفسیر دین و بیان احکام، مجری احکام خداوند متعال و رهبر سیاسی جامعه اسلامی و حاکم در مراجعات مردم نیز می‌باشند.

با مراجعه به مجموعه احادیث و روایات امامیه، می‌توان موارد زیادی را یافت که دال بر قلمرو اختیارات رهبری در اداره جامعه اسلامی است که از جمله آن، منصب و شأن قضاوت در میان مردم می‌باشد. پیامبر اکرم <sup>9</sup> در راستای تحقق بخشیدن به زعامت سیاسی، «حکومت» تشکیل دادند و در میان مردم به قضاوت و داوری که از شؤون اصلی و اولی حکومت می‌باشد، به‌طور مستقیم و غیر مستقیم - از طریق قضات منصوب - می‌پرداختند. در این میان، گاهی در راستای اجرای حدود، قصاص، تعزیرات، مجازات مرتکبین، مصادره اموال و... مطابق با مصالح و شؤون زندگی مسلمانان و تحقق بخشیدن به رسالت‌شان، احکام حکومتی صادر می‌کردند و سنت (قول، فعل و تقریر) خود را مبنی بر جریان احکام حکومتی در عرصه قضا به اجرا می‌گذاشتند. در این زمینه می‌توان به روایات ذیل اشاره نمود:

۱. امام باقر <sup>7</sup> می‌فرماید: «لایعفی عن الحدود الّتی لله دون الإمام...»؛ به جز امام، کسی نمی‌تواند حدود الهی را عفو کند (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، ص ۳۳۱).
۲. امام صادق <sup>7</sup> در روایتی، تعیین مقدار تعزیر را یکی از اختیارات حکومتی دانسته است. در صحیحۀ «حمادبن عثمان» چنین آمده است: عن أبي عبد الله، قال: قلت له: كم تعزیر؟ فقال: «دون الحدّ» [قال: قلت: دون ثمانین؟ قال: لا ولكن دون أربعین حدّ الملوك،] قلت وكم ذاك؟ قال: [على قدر ما يراه الوالی من ذنب الرجل و قوه بدنه]؛ از امام صادق <sup>7</sup> پرسیدم تعزیر چند شلاق است؟ فرمود: کمتر از حد. پرسیدم: کمتر از هشتاد؟ فرمود: نه، بلکه کم‌تر از چهل که حد مملوک است. پرسیدم و آن چندتاست؟ فرمود: به اندازه‌ای که «والی» با توجه به گناه مجرم و توانایی بدنی او نظر می‌دهد (همان، ج ۳، ص ۵۸۴).

۳. روایت «اصبغ بن نباته» از امیرالمؤمنین 7 در مورد کسی که میوه را سرقت کرده بود و پیامبر به دو برابر، حکم به غرامت نمود. قال: «قضى النبی فی من سرق الثمار فی کمه فما اکلوا منه فلاشی علیه و ما حمل فیعرز و یغرم قیمته، مرتین...»؛ پیامبر در مورد کسی که میوه را سرقت کرده و در آستین ریخته بود، این‌گونه قضاوت فرمودند: آن مقداری را که خورده است، چیزی بر او نیست و آن مقداری را که حمل کرده و برده است، باید به خاطرش تعزیر شود و غرامت آن را نیز دو برابر بپردازد. چیزی را که خورده است، در قبال آن مسؤولیت مدنی ندارد، چیزی را که با خود برده است، برای آن هم تعزیر شود و افزون بر تعزیر، دو برابر آن غرامت پرداخت نماید (حر عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۸، ص ۲۸۷). توضیح این که حکم به جبران خسارت به دو برابر، یک حکم حکومتی است که مخالف احکام فقهی قضایی می‌باشد.

## ۲. احکام حکومتی قضایی و فقهاء

تاریخچه حکم حکومتی قضایی را می‌توان در تألیفات و سیره عملی فقهاء، به‌روشنی یافت. به همین جهت، در ادامه به‌طور مختصر به آن اشاره می‌کنیم.

### ۱-۲. تألیفات فقهاء

از آن‌جا که امامان معصوم، به‌جز دوران حکومت پنج‌ساله امیرالمؤمنین و دوره کوتاه امام حسن 8، موفق به تشکیل حکومت نشدند و فقهای امامیه نیز در مرکز تصمیم‌گیری سیاسی و اداری جامعه نبودند، لذا فقهاء در مقوله‌های مرتبط با مسائل حکومتی و احکام سلطانی وارد بحث نشده‌اند. به‌همین جهت، سخن در رابطه با حکومت اسلامی و حکم حکومتی و جایگاه آن در حوزه قضاء، در میان فقهاء و علمای امامیه (برخلاف اهل سنت که خلفا و حاکمان را مصادیق اولی‌الامر می‌دانستند، تألیفات بسیاری را در این زمینه دارا هستند)، بسیار کم صورت گرفت. «شیخ مفید» (متوفای ۴۱۳ق) در رابطه با صدور احکام حکومتی از سوی حاکم جامعه اسلامی می‌فرماید:

برپاکردن حدود و مجازات‌های الهی، به‌عهده «سلطان» اسلام است که از سوی خداوند متعال تعیین شده است. آنان عبارتند از امامان معصوم از

خاندان پیامبر اکرم و امیران و حاکمانی که به این امر منصوب شده‌اند. ائمه، این امر را به فقهای شیعه، - در صورت امکان - واگذار نموده‌اند (شیخ مفید، ۱۴۱۰ق، ص ۸۱۰).

اولین بار، مرحوم «ابراهیم قطیفی» (متوفای ۹۴۵ق) و «محقق کرکی» (متوفای ۹۴۰ق) در «کتاب الخراج» در دوران صفویه، مطالبی را پیرامون سلطان عادل مطرح کردند (جعفریان، ۱۳۷۰، ص ۱۹۵). مرحوم محقق کرکی، اختیارات فقیه جامع الشرائط را این گونه بر می‌شمرد:

فقهای امامیه اتفاق دارند که در حال غیبت ائمه معصومین، فقیه جامع شرایط، در تمامی اموری که قابل نیابت است، از سوی آنان نیابت دارد. بنابراین، واجب است در مرافعه‌ها به آنان مراجعه شود و به داوری آنان گردن نهاده شود. او حق دارد در صورت لزوم، اموال کسی را که از ادای دین خود امتناع می‌ورزد، بفروشد و به اموال غایبان و کودکان - بی‌سرپرست - و سفیهان و مفلسان رسیدگی نماید و در اموال محجوران و همه اموری که برای حاکم منصوب از سوی امام ثابت شده است، تصرف و اعمال نفوذ نماید (محقق کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۴۲).

سپس، علمایی هم‌چون مرحوم «نراقی» (متوفای ۱۲۴۵ق)، در «عوائد الایام»، با گردآوری اختیارات ولی فقیه از ابواب مختلف، برای نخستین بار رساله مستقلی با عنوان «ولایة الحاکم» نوشت. هم‌چنین مرحوم «کاشف الغطاء» (متوفای ۱۱۵۴ق) در «کشف الغطاء»، شیخ «محمدحسن نجفی» (متوفای ۱۲۶۶ق) در «جواهر الکلام»، شیخ «انصاری» (متوفای ۱۲۸۱ق) در «کتاب المکاسب» و... مباحثی را در زمینه احکام حکومتی، تحت عناوین مختلف مطرح نمودند تا این که مرحوم «نائینی» (متوفای ۱۳۵۵ق)، با تألیف «تنبیه‌الائمه و تنزیه‌الملّه»، به مبحث حکم حکومتی به اصطلاح امروزی نزدیک شد و سرانجام «امام خمینی» 1، هنگام تدریس درس خارج در نجف، بحثی نسبتاً جامع پیرامون ولایت فقیه و فروع آن در ضمن کتاب «البیع» مطرح نمودند که بعدها کتابی با عنوان «حکومت اسلامی» از ایشان منتشر شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کتب و مقالات بسیاری در رابطه با این موضوع مطرح گردید؛ از جمله: «دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدّولة الإسلامیة»، «أساس الحکومة الإسلامیة»، «فقه القضاء»، «فقه سیاسی اسلام» و... که هر کدام به شکلی و از جهاتی به مبانی و فروع حکم حکومتی و ولایت فقیه پرداخته‌اند.<sup>۳</sup>

## ۲-۲. صدور احکام حکومتی قضایی

فقه‌های امامیه؛ هرچند از مسند حکومت در زمان غیبت کبری، دور بوده‌اند ولیکن تا آن‌جا که می‌توانستند بر ضد حکومت‌های جور و نامشروع، در حوزه قضاء، احکام حکومتی صادر می‌کردند و یا این که شخصاً احکام اسلامی را به اجرا می‌گذاشتند.

فقه‌ها خود را نایبان عام آن حضرت می‌دانستند. لذا نه تنها به استنباط احکام شرعی (منصب افتاء) می‌پرداختند، بلکه در هر زمان که مصلحت و صلاح می‌دانستند و از قدرت اجتماعی کافی برخوردار بودند، به قضاوت بین مردم و رفع دعاوی و منازعات آنها (منصب قضاء) و اجرای احکام شرعی؛ مانند اجرای حدود و مجازات‌های شرعی، امر به معروف و نهی از منکر، رسیدگی به امور حسبه (مانند ولایت بر قُصَر، غُیَب و مجانین) و... می‌پرداختند.

در طول تاریخ امامیه، همواره به مواردی برخورد می‌کنیم که فقهای امامیه اقدام به صدور احکام حکومتی، نه تنها در سطح ملت و مذهب، بلکه در سطح بین‌الملل و فراتر از مرزهای دُول اسلامی می‌کردند که در این رابطه می‌توان به موارد زیر به عنوان نمونه اشاره نمود:

۱. حکم حکومتی رهبر معظم انقلاب در عید فطر سال ۱۳۹۲ - در اجرای بند ۱۱ از اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - مبنی بر عفو یا تخفیف مجازات مرتکبین.

۲. حکم حکومتی امام خمینی 1 مبنی بر ارتداد و اعدام «سلمان رشدی» در بهمن سال ۱۳۶۷.

### ج) بررسی حکم حکومتی در حوزه قضاء

با توجه به این که قضاوت از شؤون ولایت فقیه است، لازم است جایگاه حکم حکومتی را در حوزه قضاء از جهت قلمرو موضوعی، تزامم آن با حکم قضایی و امکان نقض حکم قضایی یا حکومتی و... بررسی کنیم.

#### ۱. قلمرو موضوعی حکم حکومتی در حوزه قضاء

وظیفه حاکم اسلامی - همان‌طور که در مباحث پیشین بیان شد - تنها اجرای احکام شرعی نمی‌باشد، بلکه اداره امور دنیوی جامعه نیز بر عهده وی می‌باشد. لذا طبیعی است که حاکم اسلامی حق داشته باشد در موارد غیر منصوص؛ هم‌چون حفظ دین، دفاع از اسلام و مسلمانان، ایجاد امنیت و...، به تناسب وظیفه، در اجرای احکام شرع و اداره امور جامعه، احکام حکومتی که نه از سنخ احکام اولی هستند و نه از سنخ احکام ثانوی صادر کند (موسوی، ۱۳۹۲، ص ۲۳).

دستوراتی که از سوی حاکم جامعه اسلامی صادر می‌گردد، علاوه بر این که ممکن است در امور سیاسی، نظامی، اقتصادی و به‌طور کلی در امور حکومتی صادر گردد، ممکن است در امور قضایی نیز صادر شود که در ادامه، قلمرو احکام حکومتی را در این زمینه، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

#### ۱-۱. حکم حکومتی و مسائل قضایی

عزل و نصب عالی‌ترین مقام قضایی، تصویب طرح‌ها و برنامه‌ها و عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی،<sup>۴</sup> همه از مواردی هستند که حاکم جامعه اسلامی از آن ناگزیر است. بی‌شک، چنین مواردی از «مباحات» محسوب می‌شوند؛ یعنی هیچ‌گونه امر الزامی شرعی در مورد آنها وجود ندارد.

هم‌چنین، حکم حاکم در امور قضایی، برای ازبین‌بردن مفاسد و جلوگیری از جمیع منکرات اجتماعی؛ مانند عدم استفاده از ماهواره و... می‌تواند از مصادیق دستورات حاکم اسلامی در امور قضایی باشد. بنابراین، اگر ولی فقیه در این مواضع حکم کند، حکم او نافذ است؛ چراکه عزل و نصب، تصویب و دستور به اجرای قوانین و...، از

مصادیق حکم حکومتی می‌باشند؛ زیرا این امور، از مواردی هستند که - بنا به قول ولایت عامه فقیه یا از باب حِسبه - در اختیار فقیهی است که حاکم جامعه اسلامی می‌باشد. در همین راستا است که در ۹ فروردین ماه ۱۳۸۹، رئیس قوه قضائیه وقت، تمدید یک‌ساله قانون آزمایشی آیین دادرسی را علی‌رغم پایان یافتن مهلت اجرای آن با اجازه رهبری، «دستور ولایی» عنوان نمود و یا در خصوص تمدید مدت اعتبار قانون فعلی شوراهای حل اختلاف تا زمان تصویب لایحه تقدیمی به مجلس شورای اسلامی، ریاست محترم قوه قضائیه در این مورد با مقام معظم رهبری؛ حضرت آیه‌الله خامنه‌ای «مدظله‌العالی»، طی نامه شماره ۱/۲۳۷۰ (مورخ ۹۲/۶/۲۳) با تمدید مدت اعتبار قانون فعلی شوراهای حل اختلاف موافقت فرمودند که این موافقت ایشان، یک حکم حکومتی، بر ادامه مشروعیت قانونی است که اعتبار آن منقضی شده است.

## ۱-۲. حکم حکومتی و اجرای احکام اولیه قضایی

در برخی موارد، حکم حاکم اسلامی در واقع، فرمان به اجرای احکام شرعی است؛ چراکه احکام اسلام، منحصر در عبادات نیست. نگاهی اجمالی به احکام و قوانین اسلام؛ هم‌چون قضاوت و داوری، امر به معروف و نهی از منکر، حدود، تعزیرات و... حاکی از آن است که ماهیت برخی از احکام اسلام، به گونه‌ای است که اجرا و اعمال آن فقط در سایه حکومتی پایدار و حاکمی آشنا به احکام و مصالح اسلامی، امکان‌پذیر می‌باشد؛ به عنوان مثال، میان فقهای امامیه این بحث مطرح است که «آیا ثبوت محجوریت برای مفلس، نیازمند حکم حاکم است؟» مرحوم «محقق حلی» در این باره می‌نویسد: «ثبوت محجوریت، نیازمند حکم حاکم است» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۹۶). هم‌چنین، مرحوم «علامه حلی» بیان می‌کنند که مرحوم «شیخ طوسی» معتقدند که اثبات و زوال محجوریت انسان سفیه، منوط به حکم حاکم است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۴۴۲)؛ چراکه حجر، حکم اولی شرعی است و نیازمند دلیل شرعی است؛ یعنی ثبوت و زوال آن

فقط از راه دلیل شرعی می‌باشد و بی‌شک، دلیل آن، حکم حاکم اسلامی است که در مقام ولایت قضاء، انشاء می‌شود.

### ۳-۱. حکم حکومتی و اجرای احکام ثانویه قضایی

در برخی موارد، به‌ویژه در مسائل سیاسی و اجتماعی، حکمی که از سوی فقیه صادر می‌شود، به دلیل صدق عناوین ثانوی؛ مانند عسر و حرج، ضرر، تقيه، اضطرار و... است که تحقق این عناوین، موجب تعطیلی موقت حکم اولیه شرعی می‌شود. به عنوان مثال، «امام خمینی» 1 حکم «میرزای شیرازی» (متوفای ۱۳۱۲ق) در مورد «تحریم تنباکو» آن‌جا که حکم دادند: «الیوم استعمال تنباکو و توتون بایّ نحو کان، در حکم محاربه با امام زمان (صلوات الله و سلامه علیه) است» (دوانی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۸۲) را از قبیل احکام حکومتی دانسته و معتقد بودند که ایشان بر اساس مصالح مسلمین و به عنوان «ثانوی» این حکم حکومتی را صادر فرمودند و تا عنوان ثانوی وجود داشت، این حکم نیز بود و با ازبین‌رفتن عنوان، حکم هم برداشته شد (امام خمینی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۳).

بنابراین، گاهی اوقات صدور حکم حکومتی، به‌منظور اجرای احکام ثانویه، پس از تشخیص تحقق ملاک احکام ثانویه و نوع آن، توسط حاکم اسلامی است. به عنوان مثال، علی‌رغم این که امر طلاق، بر اساس فقه اسلامی «الطلاق بید من أخذ بالساق» (ابن‌ابی‌الجمهور، ج ۳، ص ۱۵۵) و قانون مدنی ایران (قانون مدنی، ماده ۱۱۳۳)، در اختیار زوج می‌باشد؛ لکن حکم حکومتی رهبری - از طریق تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام در تاریخ (۱۳۸۱/۱/۲۹) - مبنی بر طلاق قضایی زوجه‌ای که دوام زوجیت او، موجب عسر و حرج زوجه باشد (قانون مدنی، ماده ۱۱۳۰) را می‌توان از موارد حکم حکومتی رهبری برشمرد؛ چراکه بنا بر تبصره ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی با تحقق یکی از موارد مذکور در تبصره؛ مثل اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر، «عسر و حرج» موضوع ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، محقق و در نتیجه دادگاه می‌تواند به صرف استناد به آن، حکم طلاق زوجه را صادر نماید. در این صورت، این زوج است که باید در دادگاه اثبات نماید که علی‌رغم موارد مذکور در تبصره، عسر و حرجی در میان نبوده است.

#### ۱-۴. حکم حکومتی در تعیین حکم اهم (در موارد تراحم احکام)

یکی از وظایف حاکم جامعه اسلامی، تشخیص و تعیین حکم اهم در صورت تراحم دو حکم اولی شرعی در مقام اجرا با یکدیگر است که در این صورت، فقیه حاکم، با تشخیص حکم اهم، این تراحم را رفع می‌نماید.

بیشتر تراحم‌هایی که در مسائل سیاسی و حکومتی میان احکام اولیه به وجود می‌آید، مربوط به تراحم احکام اولی شرعی با حکم اولی «وجوب حفظ نظام» است که در این موارد، حاکم جامعه اسلامی دستور به تعطیلی موقتی حکم اولی شرعی در مقام رفع تراحم می‌دهد. بنابراین، در صورتی که وجوب حفظ مصلحت نظام اسلامی با حکم دیگری تراحم نماید، مصلحت نظام، مقدم می‌شود و این نه از باب تطبیق عناوین ثانویه است، بلکه از باب رفع تراحم دو حکم اولی است.

بنابراین، احکامی، هم‌چون «رجم» و «تعطیل کردن اجرای آن» در ماده ۲۲۵ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲)، آن‌جاکه قانون‌گذار اعلام می‌دارد: «... در صورت عدم امکان اجرای رجم با پیشنهاد دادگاه صادرکننده حکم و موافقت رئیس قوه قضائیه؛ چنان‌چه جرم با بینه ثابت شده باشد، موجب اعدام، زانی محصن و زانیه محصنه است»، به هیچ وجه به معنای عقب‌نشینی فقه و قانون در مواجهه با شرایط اجتماعی نیست؛ بلکه رعایت اهم و مهم کردن احکام در مقام تراحم آنها می‌باشد. توضیح این‌که قانون جدید، در بخش حدود (بخش زنا)، به اجرای رجم و یا سنگ‌سار، به‌طور صریح اشاره‌ای نداشته است و گویا اعدام، به عنوان مجازات جایگزین برای رجم، تعیین شده است.

بی‌شک، حکومت اسلامی و وجوب حفظ آن، از دیدگاه امام، از احکام اولیه، بلکه مقدم بر سایر احکام شرعی است و لذا مصلحت موجود در آن نیز از عناوین اولیه است، نه از عناوین ثانویه؛ چراکه از دیدگاه امام خمینی ۱ تقدم مصلحت حفظ نظام بر سایر احکام را بحثی خارج از عناوین ثانویه می‌داند (موسوی، ۱۳۹۲، ص ۲۶).

#### ۲. جایگاه قانونی حکم حکومتی در حوزه قضاء

ولایت فقیه از ارکان عمده نظام جمهوری اسلامی است و در زمان غیبت - مطابق اصل پنجم قانون اساسی که مقرر می‌دارد: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر، در



جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم، عهده‌دار آن می‌گردد». - ولی فقیه، ولایت امر و امامت امت را بر عهده دارد.

در واقع این اصل، عبارت قانونی، از مبانی اعتقادی نظام جمهوری اسلامی است که در مقدمه و اصول کلی قانون اساسی بر آنها تأکید شده است. ولی فقیه، همان‌طور که مسئولیت تعیین سیاست‌های کلی نظام را بر عهده دارد، بر حسن اجرای این سیاست‌ها نیز نظارت دارد تا سیاست‌های تعیین‌شده به هنگام اجرا، از اهداف و آرمان‌های اصلی منحرف نشده و به‌خوبی به اجرا گذاشته شود (قانون اساسی، بند ۱ و ۲ از اصل یکصد و دهم).

مصدر مشروعیت حکومت - مطابق اصل مذکور - اصل ولایت فقیه است؛ چراکه آن کسی که از نظر شریعت، اختیارات حکومت به او داده شده، فقیه جامع‌الشرایط است که نتیجه آن تبدیل قانون اساسی، به نمادی از تفویض برخی از اختیارات ولی فقیه به قوه مقننه، مجریه و قضائیه است.

از طرفی، چون ولایت فقیه و حاکمیت اسلامی، از احکام اولیه اسلام است (امام خمینی، ۱۳۷۰، ج ۲۰، ص ۱۷۴)، لذا تمامی تصمیمات و دستورات حاکم اسلامی، با مشروعیت اصل ولایت و حکومت اسلامی، مشروع و واجب‌الاتباع می‌گردد، بلکه در مقام تراحم میان حکم حکومتی و احکام فرعی اولی و ثانوی، حکم حکومتی مقدم می‌شود. بنابراین، هنگامی که حکم حکومتی از سوی حاکمی که شرایط حاکمیت را دارد صادر شود، اطاعت از آن حکم بر همه آحاد جامعه از جمله قاضی، لازم می‌شود؛ خواه مقلد و خواه مجتهد باشد.

بنابراین، حاکم اسلامی می‌تواند در مسائل مختلف کشور اسلامی؛ مثل امور حقوقی و قضایی و حل مسائل جدید آن، از احکام حکومتی استفاده نماید؛ چراکه - همان‌طوری که گذشت - گاهی مقصود از احکام حکومتی، احکام و قوانینی است که از شارع صادر شده و مربوط به اداره جامعه و شؤون حکومت است و وظیفه فقیه در مورد این دسته از احکام، کشف و استنباط و سپس اجرای آنهاست و گاهی مقصود، قوانین و مقرراتی

است که حاکم اسلامی در مقام اجرای احکام شرع و اداره جامعه وضع و صادر می‌کند. مثلاً می‌تواند از باب مقدم‌شمردن حفظ نظام و جلوگیری از هرج و مرج، حکم به تعطیلی موقتی اجرای بعضی از حدود و یا امری که به حسب عنوان اولی آن، جایز نیست بدهد. در این صورت، حکمی که در چنین فرضی از سوی حاکم اسلامی صادر می‌شود، - حکم حکومتی - خواهد بود.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، از دو تعبیر می‌توان جواز صدور حکم حکومتی را فهمید: یکی از تعبیری که در اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی آمده است که بیان می‌دارد: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران، عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت، بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند» و تعبیر بعدی مربوط به اصل یک‌صد و دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است که بند هشت آن، ناظر به حکم حکومتی است؛ آن‌جا که مقرر می‌دارد: «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام...» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۴۷۹).

توضیح این‌که مطابق این دو اصل، یکی از اختیارات لاینفک ولایت فقیه، صدور احکام حکومتی است؛ چراکه اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی، ولایت مطلقه را پذیرفته است و می‌دانیم که اخذ به شیء، اخذ به لوازم آن است. لذا لوازم ولایت مطلقه که همان صدور احکام حکومتی است، الزاماً مورد قبول قانون اساسی می‌باشد. از طرفی، یکی از اختیارات ولی فقیه، حل معضلات نظام، در مواردی است که از طرق عادی قابل حل نباشد، آن هم از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ بدین معنا که رهبری، موظف است در مواردی که معضلی برای نظام پیش می‌آید که از طریق قانون، قابل حل نیست، اقدام به حل این معضل از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام بکند. ما می‌دانیم که حل یک معضل در بسیاری از مواقع، نیاز به صدور دستور و فرمان و حکم دارد، آن حکمی که به منظور حل معضل صادر می‌شود، در حقیقت، همان حکم ولایی یا حکم حکومتی است.

یکی از حوزه‌هایی که رهبر جامعه اسلامی، بنا بر مصلحت عمومی، حکم حکومتی

صادر می‌کند، «حوزه قضاء» است که مصادیق آن به‌وفور در نظام جمهوری اسلامی ایران مشاهده می‌شود. مطابق بند یازدهم از اصل یک‌صد و دهم قانون اساسی، یکی از اختیارات رهبری، عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی، پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه است. هم‌چنین مطابق بند ششم از اصل مذکور، نصب و عزل و قبول استعفای عالی‌ترین مقام قوه قضائیه، بر عهده رهبری است.

آنچه که باید به آن توجه نمود، این است که موارد مذکور در این اصل، انحصاری نیست، بلکه تمثیلی است و لذا گستره اختیارات ولایت فقیه در حوزه قضاء بسیار فراتر از مواردی است که در قانون اساسی ذکر شده است؛ مواردی مثل تعیین سیاست‌های کلی قضایی و دستور به اجرای قوانین شکلی و ماهوی - مانند حکم حکومتی امام خمینی 1، در مورد تأسیس دادگاه ویژه روحانیت (مورخ ۱۳۵۸/۳/۳) و حکم «امام خامنه‌ای» در مورد ابلاغ قانون دادرها و دادگاه ویژه روحانیت (مورخ ۱۳۶۹/۵/۱۴) - دستور به اجرای حدود و یا تعطیلی موقتی اجرای بعضی دیگر از حدود، حکم حکومتی اعدام برخی از معاندین و مفسدین نظام اسلامی (ماده ۲۸۶ و ۲۸۷ ق.م.ا) حکم اعدام برخی از جرائم تعزیری (مثل جرائم مربوط به مواد مخدر) و... همه از مواردی است که رهبر جامعه اسلامی در رابطه با آن حکم حکومتی - به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم - صادر نموده است؛ چراکه همان‌طوری که اشاره شد، مطابق اصل پنجم و پنجاه و هفتم قانون اساسی، ولی فقیه زعامدار - شرعی و قانونی - جامعه اسلامی و در نتیجه دارای تمام اختیارات حکومت اسلامی است (موسوی، ۱۳۹۲، ص ۶۵).

بنابراین، ولی فقیه - مطابق قانون اساسی - در حوزه قضاء، صلاحیت آن را دارد که دستورات و فرامینی را که به مصلحت عموم مردم می‌داند، در راستای تعیین سیاست‌ها، چارچوب‌ها و به‌طور کلی، سیستم شکلی و ماهوی دستگاه قضاء، صادر نماید.

### ۳. تزامن حکم قضایی با حکم حکومتی

با توجه به اهمیت قضاوت و احکام قضایی و نقش آن در فیصله‌دادن خصومات و عدم جواز - حرمت - نقض آن تحت شرایط خاص و هم‌چنین جایگاه حکم حکومتی

و مصلحت عمومی، در نظام اسلامی، این سؤال مطرح می‌شود که:

**اولاً:** آیا بعد از صدور حکم قضایی، نقض آن با حکم حکومتی جایز است یا خیر؟ و واکنش مقامات قضایی در مواجهه شدن با حکم حکومتی مخالف حکم قضایی، چگونه باید باشد؟ مثلاً چنانچه قاضی مجتهد، حکم به اعدام شخصی مطابق موازین شرعی و قانونی نمود، حاکم اسلامی می‌تواند حکم به برائت دهد یا خیر و بالعکس؟

**ثانیاً:** آیا بعد از صدور حکم حکومتی، نقض آن با حکم قضایی جایز است یا خیر؟ یعنی شخصی که آگاه به فقه قضایی است، مثل قاضی مجتهد می‌تواند بر خلاف حکم حکومتی - در موردی خاص - بنا بر آنچه که صحیح می‌داند عمل کند یا خیر؟ مثلاً بعد از این که حاکم اسلامی، حکم به برائت تعدادی از مجرمین داد، آیا قاضی مجتهد - نه قاضی مأذون - می‌تواند حکم به محکومیت آنها بدهد یا خیر و بالعکس؟ برای تبیین و تقریر محل نزاع، توجه به مقدمات زیر ضروری است:

۱. لازم به ذکر است، حکم قضایی مورد نظر این نوشته، حکمی است که توسط قاضی ای صادر می‌گردد که واجد شرایطی از جمله: «اجتهاد» و «عدالت» صادر شده باشد؛ اعم از این که قاضی منصوب و یا تحکیم باشد. توضیح این که قاضی منصوب، کسی است که تمام شرایط و صفات قاضی را داراست و از این جهت، برای امر قضاء از طرف امام معصوم منصوب می‌گردد؛ بدین معنا که امام، اشخاصی، مانند «زراره»، «محمد بن مسلم»، «ابی بصیر» و ... را به‌عنوان قاضی، به‌طور معین منصوب می‌کنند و گاهی نصب امام به صورت عام و با عبارت «*اجعلوا بینکم رجلاً ممن قد عرف حلالنا و حرامنا، فإنی قد جعلته، قاضیاً*» (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۶۷). است. در نتیجه هر کسی که مصداق «*عَرَفَ حلالنا و حرامنا...*» باشد، از طرف امام، برای قضاوت کردن منصوب می‌باشد.

قاضی تحکیم، کسی است که طرفین دعوا با هم توافق کنند که فردی را به‌عنوان حاکم و داور انتخاب کنند تا اختلاف آنها را فیصله دهد و به آنچه ایشان حکم کند، راضی شوند و بپذیرند، مشروط بر این که تمام شرایط قاضی منصوب را دارا باشد، مگر اذن و اجازه از طرف امام معصوم.

۲. حکم صادره از سوی قاضی مجتهد، از جهت حجیت و عدم حجیت، چند صورت دارد:

**اولاً:** قاضی صادرکننده حکم، واجد شرایط لازم نباشد؛ مثلاً یکی از شرایط مسلم در قضاوت؛ مانند عدالت و یا دیگر شروط را نداشته باشد. در این صورت، حکم، به خودی خود نقض می‌شود و بحث از جواز و عدم جواز نقض حکم قاضی، مسامحه‌ای است.

**ثانیاً:** قاضی مجتهد - علاوه بر این که واجد شرایط لازم می‌باشد - علم و یا ظن معتبر به صحت حکم صادره دارد که در این صورت، حکم او بر همه نافذ و نقض آن جایز نیست؛ چراکه مطابق بعضی از ادله؛ هم‌چون «مقبولۀ عمر بن حنظله» (همان) و «مشهورۀ ابی خدیجه» (شیخ طوسی، ۱۴۱۸ق، ج ۶، ص ۲۴۵)، رد حکم قاضی منصوب، جایز نبوده و لازم‌الاتباع می‌باشد، مگر این که شخصی که عالم به فقه قضایی است، - مثل قاضی مجتهد - علم و قطع وجدانی به بطلان حکم صادره یا عدم رعایت آیین دادرسی اسلامی - «إنما أفضی بینکم بالبینات و الأیمان» (حر عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۷، ص ۲۳۲) - از سوی قاضی مجتهدی که صادرکننده حکم است، داشته باشد (بطلان ماهوی و شکلی حکم). در این صورت، مخالف با حکم قاضی صادرکننده حکم، مبتنی بر این است که برای حکم قاضی، «موضوعیت» قائل شویم؛ یعنی بر این باور باشیم که تبعیت از حکم قاضی، واجب است؛ اعم از این که موافق با واقع باشد یا نباشد؛ طبق این مبنا، نقض حکم جایز نیست و حکم، واجب‌الاتباع می‌باشد و اما اگر حکم را «طریق به واقع» بدانیم، اعتبار و نفوذ آن بر این مبنا، مشروط به این است که «علم به مخالفت حکم با واقع» نداشته باشیم؛ زیرا اگر علم داشته باشیم که حکم قاضی مخالف با واقع است، جعل طریقت برای حکم قاضی معقول نیست؛ چراکه جعل طریقت از سوی شارع، در ظرف و موضوع شک است و در صورت داشتن علم به مخالفت حکم با واقع، شکی وجود ندارد تا این که شارع برای حکم حاکم، طریقت جعل کند؛ چون واقع برای شخص منجز شده است و تخلف از آن جایز نیست. بنابراین، مطابق این مبنا حکم، به خودی خود نقض می‌شود؛ زیرا آنچه از قاضی صادر شده، صورت حکم

است، نه حکم معتبر و نافذ. پس بحث از جواز و یا عدم جواز نقض، در این صورت نیز، مسامحه‌ای است.

بنابراین، چنانچه قاضی، واجد شرایط لازم باشد و بدون آن که در مقدمات کوتاهی و قصوری داشته باشد، حکم را طبق موازین شرعی آن صادر کند، مشهور فقهاء نقض حکم قاضی را در این صورت، حرام دانسته‌اند. لازم به تذکر است که اولاً: معنای ادله نفوذ قضاء و حکم، مانند عبارت «أنتی جعلته علیکم حاکماً» در مقبوله عمر بن حنظله این است که بعد از حکم قاضی، تمام افراد؛ اعم از مجتهد و مقلد، باید به حکم او ملتزم شوند و الا رد حکم بوده و حرام خواهد بود. ثانیاً: مطابق سیره قطعی و ارتکاز عقلا، رجوع به قاضی، همیشه در موارد خصومت و به منظور فصل خصومت می‌باشد والا مراجعه لغو خواهد بود. از طرفی، با توجه به این که یک واقعه، تحمل دو فصل خصومت را ندارد، عدم جواز نقض حکم قاضی، روشن و مستدل می‌شود؛ زیرا اگر حکم دوم، مانند حکم اول، باشد، جمع دو حکم مماثل پیش می‌آید و اگر مخالف باشد، باز هم صحیح نیست؛ چون با وجود حکم اول، موضوع برای حکم دوم باقی نمی‌ماند؛ خصوصاً با توجه به این که حقیقت و مفهوم قضاء الزام است؛ زیرا اگر در حکم، الزام نباشد، دیگر حکم نیست، بلکه مصداق امر به معروف و نهی از منکر می‌شود. مشهور فقهاء، برای حرمت نقض حکم قاضی، به دلایلی استناد کرده‌اند که به‌طور خلاصه عبارتند از:

۱. سنت؛ مثل مقبوله عمر بن حنظله، آن‌جا که آمده است: «فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فبحکم الله إستخفّ و علینا ردّ و علینا رادّ علی الله و هو علی حدّ الشّرك بالله» (همان، ج ۱، ص ۶۷).
۲. اجماع؛ مثل اجماع منقولی که منشأ آن فقدان مخالف در مسأله است.
۳. اصل؛ یعنی اصل عدم وجود موضوع برای فصل خصومت، در فرض صدور حکم از سوی قاضی.
۴. عقل؛ مثل هرج و مرج.<sup>۵</sup>

### ۳-۱. تزامم حکم حکومتی با حکم قضایی

فارغ از صحت و سقم دلایل ارائه شده مبنی بر حرمت نقض حکم قاضی، بحث این است که آیا حاکم اسلامی به دلیل وجود مصالحی که تشخیص می‌دهد، می‌تواند بعد از صدور حکم قضایی، با آن مخالفت نماید یا خیر؟ در مقام پاسخ به این سؤال، - با توجه به مطالب فوق - باید گفت که حکم حکومتی بر دو دسته کلی است:

۱. حکم حکومتی حاکم اسلامی در مرافعات.

۲. حکم حکومتی حاکم اسلامی در غیر مرافعات.

در غیر مرافعات؛ مثل حکم حاکم به ثبوت هلال ماه رمضان. این مورد، از بحث ما خارج است؛ زیرا همان‌طور که در فرق بین حکم حکومتی و حکم قضایی گفتیم، حکم قضایی، اختصاص به موارد فصل خصومت دارد. لذا این مورد، از بحث ما خارج است. اما در مرافعات، با توجه به مطالب گذشته به نظر می‌رسد که نقض حکم قاضی مجتهد، به وسیله حکم حکومتی جایز باشد؛ چراکه اولاً: «حفظ نظام» و «ولایت فقیه و حاکمیت اسلامی»، از احکام اولیه اسلام است و حکم حکومتی که با هدف رعایت «مصلحت عمومی» و برقراری نظم و حفظ نظام حاکم بر اجتماع و اسلام صادر می‌شود (نائینی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۳۴؛ طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۶۵)، مقدمه‌ای برای اتیان آن احکام اولیه است و لذا از باب مقدمه واجب - وجوب نفسی یا غیری - اتیان و امتثال آن نیز واجب می‌باشد؛ فارغ از این مطلب که به موجب ادله نقلی و عقلی؛<sup>۱</sup> مثل آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ...» (انفال (۸): ۱)، شارع مقدس مستقلاً، به حکم حکومتی مشروعیت بخشیده است (امام خمینی، ۱۳۷۵، ص ۸۳). بنابراین، در مقام تزامم حکم حاکم با حکم قاضی، حکم حکومتی مقدم بر حکم قضایی می‌باشد؛ چراکه حکم قضایی - همان‌طور که بیان شد - به صورت جزئی و در موردی خاص صادر می‌گردد؛ در حالی که حکم حکومتی، در راستای اتیان مصالح کلان جامعه اسلامی و به‌طور کلی صادر می‌گردد و مشروعیت آن بر خواسته از شرع می‌باشد.

ثانیاً: قاضی موظف است با توجه به موازین شرعی، به صدور حکم و رفع خصومت بپردازد و لذا کار او انشای حکم با توجه به احکام شرعی است که تابع

مصالح و مفاسد در متعلقات‌شان است؛ در حالی که نفس حکم حکومتی - همان‌طور که بیان شد - برخواسته از شرع و نشأت‌گرفته از مصلحت ملزمه اجتماعی است. بنابراین، بالطبع حکم قاضی نباید در تعارض با حکم حکومتی قرار بگیرد؛ چراکه احکام حکومتی - مطابق یک مبنا - در طول احکام شرعی اولی و ثانوی هستند، نه در عرض آن (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق، ص ۵۰۱؛ سبحانی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۶۹)؛ بدین معنا که - طبق دیدگاه مذکور - احکام حکومتی، احکام شرعی - به معنای مصطلح - نیستند، بلکه در راستای اجرای احکام شرعی اولی و ثانوی صادر می‌گردند.

**ثالثاً:** با توجه به این‌که مبنای احکام حکومتی، رعایت «مصلحت عمومی» است، لذا پایان‌یافتن خصومت‌ها، ریشه‌کن کردن ماده اختلاف و فساد، اجرای حدود و تعزیرات از طریق حکم قاضی، متوقف بر نفوذ حکم حاکم اسلامی است و الا هرج و مرج و اختلال نظام پیش می‌آید (علیدوست، ۱۳۸۸، ص ۶۹۳)؛ چراکه این، حکم حاکم است که باعث اعتباربخشی به حکم قاضی و ضمانت اجرای آن است. شاهد بر این مطلب، بیان مرحوم نائینی است که احکام حکومتی را «الزامات قانونی» معرفی کرده و لازم‌الاجراء می‌شمرد و مخالفان این الزام را بی‌اطلاع از مقتضیات اصول مذهب بر می‌شمرد (نائینی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۳۵) و در همین راستا است که فقهای اسلامی به تفوق حکم حاکم بر فتاوا و وجوب امتثال آن بر هر مکلفی - فقیه مجتهد یا مقلد - فتوا داده‌اند (امام خمینی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۴؛ خامنه‌ای، ۱۴۲۰ق، ص ۱۴).

بنابراین، هنگام تزامن احکام حکومتی با احکام قضایی، تقدم با احکام حکومتی است؛ چراکه حاکم اسلامی با توجه به مصالح جامعه اسلامی، در امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه حکم صادر می‌نماید و با صدور حکم حکومتی، به انتظام امور می‌پردازد؛ هرچند که صدور حکم حکومتی در این موارد، بسیار کم صورت می‌گیرد؛ زیرا به‌ندرت تشخیص حاکم اسلامی و قاضی مجتهد در تزامن با یکدیگر قرار می‌گیرند؛ چون همواره قضات و حاکم اسلامی، علاوه بر این‌که هر دو بر اساس احکام اولی و ثانوی حکم صادر می‌نمایند، در هنگام صدور حکم، مصالح کلان اجتماعی و اهم و مهم آن را در نظر می‌گیرند.



### ۲-۳. تزامم حکم قضایی با حکم حکومتی

در مقام پاسخ به این سؤال که آیا بعد از صدور حکم حکومتی، نقض آن با حکم قضایی جایز است یا خیر؟ باید حالات مختلف نقض حکم حکومتی به وسیله حکم قضایی را مورد بررسی قرار دهیم و سپس تکلیف هر مورد را به طور جداگانه مشخص نماییم.

**الف) قاضی مجتهد، یقین به صحت حکم حکومتی دارد.**

در این صورت، باید گفت مخالفت با حکم حکومتی جایز نیست؛ چراکه علی‌رغم تنجز علم و یقین و عدم جواز مخالفت با آن، با توجه به دلایل نقلی و عقلی که بر ولایت فقیه وجود دارد؛ خصوصاً مطابق بعضی از ادله؛ هم چون مقبوله عمر بن حنظله که امام صادق 7 می‌فرماید: «فَإِنِّي جَعَلْتَهُ عَلَيَّكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا إِسْتَخَفَّ بِحُكْمِنَا وَعَلَيْنَا رَدٌّ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا كَالرَّادِّ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی من ایشان را حاکم بر شما قرار دادم، پس هنگامی که ایشان حکم ما را بگویند و از او قبول کرده نشود، در این صورت، در واقع حکم ما کوچک و رد شده است و کسی که حکم ما را رد کند، مانند این است که حکم خداوند متعال را رد نموده است (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۶۷). رد و انکار حکم فقیه جامع‌الشرائط - مشروط به این که مقبوله، اختصاص به منصب قضاوت نداشته باشد - جایز نیست و در حکم رد و انکار خداوند متعال و اهل بیت قرار دارد.

**ب) قاضی مجتهد، یقین به عدم صحت حکم حکومتی دارد.**

توضیح این که هرگاه شخص، یقین داشته باشد که حکم ولی فقیه، مخالف واقع یا ناسازگار با مصلحت می‌باشد، این مخالفت اقسامی دارد که باید هر یک به طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

۱. یقین به مخالفت حکم حکومتی با مسلمات دین (احکام مسلم قضایی)

هرگاه حکم حکومتی با مسلمات دین؛ یعنی احکام شرعی قضایی، مخالف باشد، حکم حکومتی، نه تنها حجت نیست، بلکه حاکم اسلامی - در صورت مخالفت عمدی - از عدالت ساقط می‌شود؛ زیرا مخالفت عمدی، با مسلمات دین، به انکار و تکذیب رسالت پیامبر و شعائر اسلام می‌انجامد و شخص را فاسق و از زمره مسلمانان خارج می‌سازد؛ مانند انکار حرمت شرب خمر و یا انکار حدود الهی آن.

## ۲. یقین به مخالفت حکم حکومتی با مشهوراتِ فقه قضایی

نکته قابل توجه این است که شناخت دین، غیر از خود حقیقت دین است؛ چراکه گاهی معرفت‌های ما دچار نقصان می‌شود و یا تکامل می‌پذیرد، اما حقیقت دین، ثابت است. دین، حقیقتی است که در منابع خویش؛ یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل بیان شده است؛ در حالی که شناخت ما از دین، به میزانی که به «حجیت» برسد و معذّر باشد، مستند به دین است، نه این‌که حقیقت دین باشد. فقه (فقه قضایی) نیز این‌چنین است؛ چراکه فقه، استنباط فقیه از مجموعه منابع دین (کتاب، سنت، اجماع و عقل) برای تنظیم ابعاد مختلف زندگی انسان است، اما خود حقیقت دین گاهی غیر از فقه می‌باشد و این گونه نیست که فقه همیشه منطبق با حقایق دین باشد.

بنابراین، اگر حکم حکومتی با موردی از مشهورات فقه قضایی مخالفت ورزد، چنین چیزی مخالفت با مسلمات دین به‌شمار نمی‌آید. به‌طور مثال، عدم قضاوت زن، از «مشهورات فقه» به‌شمار می‌رود. اما اگر بر اساس مصلحت، رهبری جامعه اسلامی حکم حکومتی به «قضاوت زن» داد و با مشهور فقه مخالفت کرد، حکم حکومتی از حجیت نمی‌افتد و لازم‌الاتباع می‌باشد.

## ۳. یقین به مخالفت حکم حکومتی با احکام شرعی قضایی

اگر حکم حکومتی، بنا بر مصالح جامعه اسلامی، حکم مباحی را به حکمی الزامی تغییر داد، اشکالی پیش نمی‌آید. تقریباً همه فقهای امامیه بر این نظرند که ولی فقیه اختیار دارد در حوزه مباحات، به صدور حکم الزامی بپردازد (صدر، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۳۳۲)؛ مثل مجازات‌هایی که از طرف حکومت به‌منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت جامعه در قبال تخلف از مقررات و نظامات حکومتی تعیین می‌گردد (تعزیرات حکومتی)؛ از قبیل حبس، جزای نقدی، تعطیلی محل کسب و محرومیت از حقوق اجتماعی.

حال سؤال این است که آیا حکم حکومتی می‌تواند به طور موقت، تعطیلی حکم الزامی قضایی؛ مثل حکم رجم در زناى محصنه را - بدون آن که اسباب جعل حکم ثانوی، مثل عسر و حرج، اضطرار و... وجود داشته باشد - در پی داشته باشد؟ جواب

این سؤال، به مبنایی که در «فقه حکومتی» اختیار می‌شود بر می‌گردد؛ با این توضیح که بحث تعطیلی موقتی اجرای حکم اولی، مثل انجام فریضه حج، به وسیله حکم حکومتی، از مباحثی است که از دیرباز در فقه حکومتی مطرح و مورد اختلاف فقهای معاصر بوده است. در این رابطه چند دیدگاه وجود دارد که به‌طور خلاصه به آن اشاره می‌کنیم:

**الف)** دیدگاهی که حکومت و ولایت فقیه را «حکم اولی» به‌شمار می‌آورد و حکم حکومتی ناشی از ولایت فقیه را از سنخ حکم اولی و ثانوی نمی‌داند، بلکه در هنگام تزامم، آن را مقدم بر دیگر احکام شرعی می‌داند. به عبارتی دیگر، از دیدگاه امام خمینی 1، جعل ولایت و حکومت برای فقیه از احکام اولی است و اعتبار احکام حکومتی صادره از ایشان نیز ناشی از همین حکم اولی است؛ اما احکامی که صادر می‌کند، از سنخ احکام شرعی اولی یا ثانوی نیست (موسوی، ۱۳۹۲، ص ۲۶).

امام خمینی 1 در این باره می‌فرماید:

حکومت یا همان ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم واگذار شده است، اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد. اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهی باشد، حکومت الهی و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام، باید یک پدیده بی‌مسئمی و بی‌محتوا باشد. باید عرض کنم که حکومت، شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله است. یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم است بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج و... (امام خمینی، ۱۳۷۰، ج ۱۰، ص ۱۳۸).

**ب)** دیدگاهی که مخالفت حکم حکومتی با احکام الزامی اولی را نمی‌پذیرد؛ چراکه برخی از ایشان، حکم حکومتی را از قبیل احکام ثانوی (صدر، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۳۳۲). و برخی دیگر آن را در طول احکام اولی و ثانوی، نه در عرض آن می‌دانند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۳۶).

مرحوم «علامه طباطبایی» در این رابطه می‌نویسد: «تغییر اوضاع، حتماً تغییر مقررات را ایجاب می‌کند و در این زمینه، اصل اختیارات والی است که باعث می‌شود اسلام بتواند به نیازهای قابل تغییر و تبدیل مردم در هر عصر و زمان و در هر منطقه و مکانی

پاسخ دهد؛ بدون این که مقررات ثابت اسلام، دست‌خوش فسخ و ابطال شود. اعتبار این گونه مقررات نیز طبعاً تابع مصلحتی است که آن را ایجاب کرده و به محض از میان رفتن مصلحت، از میان می‌رود. اما احکام الهی - که متن شریعت است - برای همیشه ثابت و پایدار باقی می‌ماند و کسی، حتی ولیّ امر نیز این حق را ندارد که آنها را به مصلحت وقت، تغییر دهد یا بنا به مصالحی آنها را الغاء کند»<sup>۷</sup>.

در این دیدگاه - دیدگاهی که حکم حکومتی را از قبیل احکام ثانوی می‌داند - احکام حکومتی باید در چارچوب احکام شرعی موجود در فقه باشد. به عبارت دیگر، حاکم، مرجع فصل‌الخطاب در تطبیق احکام شرعی بر مصادیق است؛ یعنی اصل، عمل به احکام شرعی است و اگر شرایط اضطراری و عنوان ثانوی در امر حکومت پیش آمد، ولی فقیه می‌تواند خلاف عنوان اولی، حکم صادر نماید. مطابق نظر فوق، اگر حکم حکومتی با حکم قضایی الزامی مخالفت داشته باشد - و عنوان ثانوی در میان نباشد - و شخص به این مخالفت یقین پیدا کند، در این صورت، حکم حکومتی برای او حجت نخواهد بود (موسوی، ۱۳۹۲، ص ۳۹).

توضیح و قضاوت در رابطه با این مبحث، خارج از حوصله این نوشتار است؛ لکن آنچه که در «مقام عمل» حائز اهمیت است، توجه به این مطلب است که بر اساس دلایل عقلی و نقلی که در جای خود باید بیان شود - ادله اثباتی ولایت فقیه - فقیه جامع‌الشرایط، دارای ولایت اجرایی است؛ یعنی در عرصه اداره جامعه و حکومت، میزان، حکم و تشخیص اوست و دیگران چنین اختیاری را ندارند؛ تنها یک نفر - ولیّ فقیه - از ولایت اجرایی برخوردار است که بر اساس فقه حکومتی، به اعمال ولایت و صدور حکم می‌پردازد. به عبارتی دیگر، در امور اجرایی، جامعه از استنباط ولی فقیه تقلید نمی‌کند، بلکه از حکم وی اطاعت و پیروی می‌نماید. در این صورت، شخص، حداکثر می‌تواند «نظرات علمی» خویش را مطرح نماید و یا در نهایت، حکم ولی فقیه را نقد کند، اما باید در عمل، به حکم ولی فقیه پایبند باشد. به عبارت دیگر، شخص حداکثر، ولایت علمی دارد، لکن در عمل باید مطیع فرامین و دستورات ولی فقیه باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۴۶۹).

## نتیجه‌گیری

۱. حکم حکومتی؛ حکمی مولوی است که از سوی حاکم جامعه اسلامی، بنا بر مقتضیات و مصالح اجتماعی، به‌طور موقت، صادر می‌شود؛ در حالی که احکام اولی و ثانوی، از سوی شارع مقدس، بر محور مصالح مکلفین، به‌طور دائمی و با تحقق عناوین ثانویه - در احکام ثانوی - صادر می‌شود. بنابراین، حکم حکومتی از سنخ حکم اولی و ثانوی نیست.

۲. احکام حکومتی، گاهی در راستای تنظیم نهادهای اجتماعی و تشکیلات حکومتی و گاهی به‌منظور اجرای احکام الزامی شرعی و گاهی هم در موارد تزام احکام، به‌طور موقت صادر می‌شود.

۳. احکام حکومتی، مقید به زمان یا موضوع و یا مصلحت خاصی صادر می‌شوند که در این موارد، بی‌شک با انقضای موعد مقرر و موضوع و مصلحت خاص، اعتبار آنها منقضی خواهد شد.

۴. با توجه به این‌که حاکم جامعه اسلامی، دارای ولایت تقنینی و اجرایی است، لذا شخصی که یقین به مخالفت احکام حکومتی با مصالح دین و جامعه اسلامی دارد، حق مخالفت عملی با احکام حکومتی را ندارد؛ چراکه احکام حکومتی بر وی حجت می‌باشند.

۵. قانون اساسی، قانونی‌بودن صدور احکام حکومتی را از سوی حاکم جامعه اسلامی، شناسایی و قلمرو آن را محدود به موارد ذکر شده در قانون، محدود نمی‌کند؛ بلکه ذکر موارد، به‌معنای انحصاری‌بودن آن در اختیار حاکم اسلامی می‌باشد.

۶. حکم قضایی در مقام فصل خصومت، به صورت موردی از سوی قاضی، انشاء می‌شود؛ در حالی که حکم حکومتی در مقام مقتضیات و مصالح اجتماعی، بدون این‌که لزوماً خصومتی اتفاق افتاده باشد از سوی حاکم اسلامی صادر می‌گردد.

۷. رهبر جامعه اسلامی، در جامعه، دارای ولایت قانون‌گذاری و اجرایی می‌باشد و لذا در مقام تزام، حکم ایشان مقدم بر حکم قضایی است. قاضی موظف است با توجه به موازین شرعی، به رفع خصومت بپردازد و لذا کار او انشای حکم با توجه به احکام

شرعی است؛ در حالی که نفس صدور حکم حکومتی، برخاسته از شرع و نشأت گرفته از مصلحت ملزومه اجتماعی است. بنابراین، بالطبع حکم قاضی در تعارض با حکم حکومتی قرار نمی‌گیرد. از طرفی، بنا بر فرض تراحم احکام حکومتی با احکام قضایی، تقدم با احکام حکومتی است؛ چراکه حاکم اسلامی با توجه به مصالح جامعه اسلامی که اهم مصالح مسلمین است، به انتظام امور می‌پردازد.

### یادداشت‌ها

۱. ر.ک: سیدعبدالصالح موسوی، رساله دکترا «بررسی مبانی فقهی و قانونی حکم حکومتی»، ص ۷۹-۸۴.
۲. ر.ک: همان.
۳. برای مطالعه بیشتر ر.ک: سیف الله صرامی، احکام حکومتی و مصلحت، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت، ص ۳۶ به بعد.
۴. ر.ک: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۰.
۵. برای مطالعه بیشتر ر.ک: محمد رحمانی، مقاله «نقض حکم حاکم از نگاه فقه»، مجله حکومت اسلامی، ش ۳۰، ص ۴۱-۵۸.
۶. برای مطالعه بیشتر ر.ک: سیدعبدالصالح موسوی، رساله دکترا «بررسی مبانی فقهی و قانونی حکم حکومتی»، ص ۷۹-۸۴.
۷. برای مطالعه بیشتر ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، ص ۷۱-۸۰.

### منابع و مأخذ

۱. قران کریم.
۲. ابن ابی‌الجمهور، محمدبن‌زین‌الدین، عوالی اللثالی، ج ۳، قم: دار سیدالشهداء، ۱۴۰۵ق.
۳. ابن فارس، احمدبن‌فارس‌بن‌زکریا، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، بیروت: دارالجيل، ۱۴۱۱ق.
۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۶ق.
۵. الزبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۶، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۵ق.
۶. الهی خراسانی، علی، مقاله «حجیت حکم حکومتی در صورت یقین به مخالفت با واقع»، پایگاه خبری هراز نیوز، ۱۳۹۰/۱۰/۱۷.



۷. امام خمینی، سیدروح‌الله، *صحیفه نور*، ج ۱۰ و ۲۰، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.
۸. -----، *ولایت فقیه*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۳، ۱۳۷۵.
۹. جعفریان، رسول، *دین و سیاست در دوره صفوی*، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۷۰.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، *ولایت فقیه (ولایت فقاہت و عدالت)*، قم: اسراء، ۱۳۷۸.
۱۱. حر عاملی، محمدبن محمدحسن، *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، ج ۲۷ و ۲۸، قم: مؤسسه آل‌البتیت، ۱۴۱۲ق.
۱۲. -----، *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، ج ۱۸، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق.
۱۳. خامنه‌ای، سیدعلی، *اجوبه الاستفتائات*، بیروت: الدار الإسلامیة، ج ۳، ۱۴۲۰ق.
۱۴. دوانی، علی، *نهضت روحانیون مبارز*، ج ۱، بی‌جا: مؤسسه خیریه و فرهنگی امام رضا، ۱۳۶۰.
۱۵. راغب اصفهانی، *المفردات فی الفاظ القرآن*، بیروت: الدارالشامیة؛ دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۶ق.
۱۶. رحمانی، محمد، مقاله «نقض حکم حاکم از نگاه فقه»، *مجله حکومت اسلامی*، ش ۳۰، ۱۳۸۲.
۱۷. سبحانی، جعفر، *مصادر الفقه الاسلامی و منابعه*، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۹ق.
۱۸. شهید اول، محمدبن مکی‌العاملی، *القواعد و الفوائد*، ج ۱، قم: تحقیق‌السید عبدالهادی‌الحکیم، مکتبه المفید، بی‌تا.
۱۹. شیخ انصاری، مرتضی، *کتاب المکاسب*، ج ۳، قم: مجمع‌الفکر الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
۲۰. شیخ طوسی، *تهذیب الاحکام فی الشرح المقنعه*، ج ۶، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۴۱۸ق.
۲۱. شیخ مفید، محمدبن محمدبن‌نعمان، *المقنعه*، قم: مؤسسه‌النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۲. صدر، سیدمحمدباقر، *اقتصادنا*، ج ۲، بیروت: المجمع‌العالمی‌الشهید‌الصدر، ۱۴۰۱ق.
۲۳. -----، *الدروس فی علم الاصول*، قم: بوستان‌کتاب، ۱۳۸۹.
۲۴. صرامی، سیف‌الله، *احکام حکومتی و مصلحت* «مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت» تهران: نشر عبیر، ۱۳۸۰.
۲۵. -----، *حق، حکم و تکلیف* «گفت‌وگو با جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه»، قم: پژوهش‌گاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.

۲۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین، **بحثی درباره مرجعیت و روحانیت**، تهران: شرکت سهامی انتشار  
مقاله «ولایت و زعامت»، ۱۳۴۱.
۲۷. -----، **معنویت تشیع**، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲.
۲۸. علامه حلی، حسن بن یوسف، **مختلف الشیعه**، ج ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، التابعة لجماعة  
المدرسین، ج ۲، ۱۴۱۳ق.
۲۹. علیدوست، ابوالقاسم، **فقه و مصلحت**، تهران: سازمان انتشارات پژوهش گاه فرهنگ و اندیشه  
اسلامی، ۱۳۸۸.
۳۰. کلینی، محمدبن یعقوب، **اصول کافی**، ج ۱، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۱ق.
۳۱. محقق حلی، **شرائع الاسلام**، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۳۲. محقق کرکی، **رسائل الکرکی**، ج ۱، قم: مکتبه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۹ق.
۳۳. مطهری، مرتضی، **اسلام و مقتضیات زمان**، قم: صدرا، ۱۳۷۰.
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر، **انوار الفقاهه**، ج ۱، قم: مدرسه الامام امیرالمؤمنین ۷، ج ۲، ۱۴۱۳ق.
۳۵. -----، **بحوث فقهیة هامّة**، قم: مدرسه الامام امیرالمؤمنین ۷، ۱۴۲۲ق.
۳۶. موسوی، سیدعبدالصالح، رساله دکترا «**بررسی مبانی فقهی و قانونی حکم حکومتی**»، قوه قضائیه،  
۱۳۹۲.
۳۷. نائینی، محمدحسین، **تنبیه الامة و تنزیه الملة**، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۴ق.
۳۸. نجفی خوانساری، موسی بن محمد، **منیة الطالب فی حاشیة المکاسب** (تقریرات میرزا  
محمدحسین نائینی)، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.



## ● الحكم الحكومي في عرصة القضاء

□ السيد عبدالصالح الموسوي

حاکم المجتمع الإسلامي يصدر الأحكام الحكومية، وبما فيها الأحكام المرتبطة بالقضاء، بصورة مباشرة أو غير مباشرة مراعيًا في ذلك المصالح الاجتماعية في جميع الأحوال، وذلك لأجل إجراء الأحكام الشرعية أو إدارة المجتمع؛ وبالنسبة إلى تعامل المتصدّين للمناصب القضائية مع الأحكام الحكومية فهو يتوقّف على طريقة التعاطي مع مباني هذه الأحكام والأحكام القضائية.

إنّ ولاية الفقيه الجامع للشرائط والسيادة الإسلامية هما من الأحكام الأولية في الإسلام، وعلى هذا الأساس يصبح تقنين الحكم الحكومي وتشخيص المصلحة من قبل الحاكم موافقاً للشرع ومطابقاً لإرادة الشارع المقدّس، فالولي الفقيه له ولاية تقنينية وأخرى تنفيذية في المجتمع، ويترتب عليهما إصدار الأحكام الحكومية التي تتزاحم مع سائر الأحكام، وعند التزاحم بين الأحكام الحكومية والأحكام القضائية يتمّ تقديم الحكومية عند التطبيق.

مفردات البحث: المنصب، الحكم، الحكم الحكومي، القضاء، الحكم القضائي.